

مقاله در تعلیقات است

شکی نیست که تنجیز در کلیه عقود و ایقاعات شرط صحت است چه در معاملات عینیه وجه در عقود منافعیه مثل اجاره و مزارعه و غیره و تعلیق عبارت از این است که عاقد تأثیر عقد را معلق نماید بر امر دیگری - این است که در ماده ۱۸۹ قانون مدنی هم تصریح شده که عقد منجیز آنستکه تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف بامر دیگری نباشد و الا معلق خواهد بود - از اینجهت است که در عقد نکاح و طلاق انشاء را شرط حتمی دانسته اند و انشاء هم باید در خصوص صیغه انکحت و زوجیت باشد که اگر بخواهند بلفظ بیع یا هبه یا تملیک یا اجاره قصد نکاح و انشاء علقه زوجیت نمایند عقد منعقد نشده و علقه زوجیت حاصل نمیشود صیغه نکاح یعنی نکاح دائم را بهمین دولفظ با قصد انشاء گفته میشود بعضی را عقیده آنستکه بلفظ ملکیت البضع هم اگر قصد انشاء نکاح کند جایز است ولی خالی از اشکال نیست و تنجیز شرط حتمی است پس اگر کسی بگوید اگر امروز جمعه باشد فقد انکحت این عقد باطل است زیرا عقد تعلیقی است و عقد نکاح معلق بر حصول هیچ شرطی هم نمیشود حتی اگر در ضمن عقد نکاح شرط باکره بودن زوجه را نماید و بعد معلوم شود ثبیه است این شرط را موجب فسخ نمیدانند و میگویند ثبیه بودن از عیوبی نیست که موجب فسخ نکاح شود بلکه فسخ نکاح در مواردی است که در ماده ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ قانون مدنی ذکر شده و در چنین موردی بمقتضای اخباریکه وارد شده زوج میتواند نقصانی در مهر بدهد یا بنصف یا بتراضی و نیز شرایط دیگر هم در عقد نکاح دائم نمیتوان نمود ولی در عقد تمتع ممکن است شرائطی قید شود که عقد را معلق نماید مثل اینکه برای استمتاع زمان مخصوص تعیین نماید و اگر در عقد تمتع هم شرائطی که مخالف کتاب الله باشد بنماید شرط فاسد است مثل اینکه شرط توازث نماید هر چند قائل بصحت و لزوم وفاء بشرط شده اند ولی اکثر فقها میگویند این شرط الزام آور نیست زیرا ارث را شرع انور قرار داده و مشروع نیست دیگری حق ارث قرار دهد و علی ای حال در عقد نکاح اعم از دائم یا تمتع تعلیق بر امر دیگری نمودن عقد تعلیقی است و باطل است و هکذا در طلاق تعلیق موجب بطلان است مثل اینکه زوج بگوید اگر زوجه ام تا هفته دیگر نیاید فهی طالق البته باین طلاق معلق علقه زوجیت از بین نمیرود زیرا باثبوت زوجیت یعنی طلاق مشروط زوجیت را از بین نمیرود لکن شرائطی که منافی تنجیز نباشد مانع صحت نخواهد بود مثلاً صحت طلاق را مشروط بنماید که در طهر غیر مواقعه که اینگونه شرائط شرائط واقیبه است و خلاصه کلام آنستکه بدون انشاء و تنجیز هم عقدی واقع نخواهد گردید و لفظ و معنی و اثر آنها باید انشاء شود.

و اما تعلیق در عقود تملیکیه

هم یکی از شرایط صحت آن تنجیز در عقد است پس اگر وقوع عقد را معلق بر شرطی نمود چون منافی با جزم است عقد باطل است مرحوم شهید در قواعد که یکی از تألیفات او است استدلال مینماید برای بطلان عقد باینکه در معاملات و انتقالات تراضی شرط است و وقتی انتقال متعلق بر شرط دیگر شد تنجیز در عقد حاصل نشده حتی در تمهید القواعد دعوی اجماع شده است که تعلیق در انشاء موجب بطلان عقد است و بالاتفاق تنجیز را شرط صحت عقود دانسته اند بعضی از فقهاء تفصیلی در تعلیقات قائل شده اند باین توضیح که اگر معلق علیه معلوم التحقق باشد تعلیق مضر بصحت عقد نیست مثل اینکه بگوید فروختم این متاع را بتو برای روز جمعه و اگر معلق علیه مجهول و مبهم باشد تعلیق مضر بصحت عقد است مثل اینکه کسی بگوید ارث خود را فروختم در صورتیکه فوت مورث معلوم التحقق نباشد در قسمت اول انشاء و تنجیز موجود و در قسمت دوم معلق علیه که فوت مورث است مبهم و مجهول است و تنجیز در معامله نیست حاصل بعبارة آخری در مورد اول تملیک را انشاء نموده و در مورد دوم تملیک و انشاء بر تقدیری است که موت مورث شده باشد و اگر بگوید اگر این متاع مال من است فروختم بتو یا بگوید اگر بعام مبارک رسیدیم این ملک را وقف نمودم یا اینکه معلوم التحقق است باز مورد اختلاف شده جمعی قائل ببطلان شده اند و یگانه چیزیکه مضر بصحت عقود میشود آنستکه تعلیق قابلیت انشاء و تنجیز را ندارد و اما اگر انشاء باشد بدون تعلیق البته اجتماعی است که عقد صحیح است .

و اما تعلیقاتی که مضر نیست

یکی تعلیقی است که در اثر عقد میشود یعنی انشاء و تنجیز عقد را مینماید لکن اثر آنرا معلق میدارد مثل اینکه بگوید طلبی که از زید دارم بگیر بتو و گذار نمودم این تعلیق در عقد نیست بلکه شرط در لوازم و آثار عقد است و خالی از اشکال است تعلیق در ترتب اثر عقد مانعی ندارد ولی اگر تعلیق عقد را بر حصول شرط فاسد هم بنمایند این عقد هم باطل است اما تعلیق عقد بر شرط صحیح متاخر جایز است مثل اینکه زید وکالت انشائی میدهد بعمر و که اگر کسی بر او اقامه دعوائی بنماید دفاع کند این وکالت صحیح است اما اگر مورد وکالت غیر معین باشد یا امری باشد که محتمل الوجود و محتمل العدم باشد غیر معقول است انشاء و تنجیز حاصل گردد زیرا وکالت دادن موکل بمعنای تسلط وکیل است در امر معلوم و اما در امور مجهوله مبهمه نمیشود وکالت انشائی داد یا با تردید در وقوع وعدم یا محتمل العدم نمیتوان تسلط بوکیل داد قطع نظر از اینکه جمعی از فقهاء مطلقاً شرط تعلیقی را هم مانع از صحت عقد دانسته اند - اعم از اینکه شرط صحیح باشد یا شرط فاسد برخلاف بعضی دیگر که میگویند اگر شرط فاسد باشد مانع از ایفاء بعقد نیست بلکه عقد صحیح است و عمل بشرط فاسد نمیشود و اگر شرط تعلیقی شرط صحیح باشد این تعلیق شرط مضر بعقد نیست و لکن نظر باینکه فرموده اند

للشروط قسط من الثمن شروط فاسده مبطل و غیر قابل بافیاء است وقتی قابل وفا نشد و منتفی گردید بموجب اذا انتفی الشرط انتفی المشروط موضوع عقد هم باطل و فاسد میگردد.

اما تعلیق شروطی که مربوط بعقد نیست

مثل اینکه در ضمن معامله شرط غیر مقدوری شود آیا تعلیق این شرط عقد را باطل میکند یا خیر اختلاف شده است جمعی گفته‌اند شرط غیر مقدور شرط لغوی است و جلوگیری از صحت عقد نمی‌ماند زیرا تنجیز و انشاء اصل عقد شده است و تسلیم عوضین باید بشود و شرط هم چون غیر مقدور است اثری ندارد ولی بعضی دیگر میگویند چون تراضی متعاقبین بر عقد ستمن بر شرط غیر مقدور شده بدون ایفاء بشرط مزبور تراضی بعقد نیست و عقد باطل است مثل اینکه در ضمن معامله شرطی شود که خلاف کتاب الله باشد یا مخالف مقتضای عقد باشد پس اگر کسی ملکی را بفروشد و شرط کند غیر از خریدار کس دیگر در آن سکنی بگیرد یا شرط کند بورات خریدار داده نشود این شرط و عقد باطل است و شروطی که مفسد عقد است منحصر بشروط تعلیقی نیست ایجاب و قبول هم شرط اساسی عقود است گفتگو در خصوصیت الفاظ است که لفظ بعث و اشتریت لازم است با بهر لفظی که انشاء عقد میشود صحیح است و آیا عربیت شرط است یا خیر مرحوم سید عمیدالدین و فاضل مقداد و شهیدین عربیت را هم شرط دانسته‌اند و ایجاب و قبول بدون لفظ عربی را عقد لازم نمی‌دانند و مشمول اوفوا بالعقود ندانسته‌اند بلکه چنین عقده را از عقود جایز دانسته حکم معاطاتی هم شرایط و احکامی دارد که در محل خود ذکر شده

اما تعلیقات کیفری

بطوری است که در ماده ۷۷ قانون کیفری توضیح داده شده که در مورد یک مرتکب یکی از موارد جنحه‌های مرقومه ذیل ماده ۱ قانون مصوب ۱۶ مرداد ۳۰۷ را کسی بشود دادگاه میتواند مجازات تعلیقی برای او تعیین نماید و لکن لازم است دلایل تعلیق را در حکم خود ذکر نماید. و اساساً دانشمندان در مورد امور کیفری و مجازات تعلیقی عقاید مختلفی دارند بعضی را عقیده آنستکه عقو و اغماض از مجرمین هم موجب تجری مرتکب میگردد زیرا خیال میکند باز هم مجازات تعلیقی باو داده میشود و هم دیگران را امیدوار بمجازات تعلیقی مینماید و پیرامون معاصی میشوند و اعمال شنیعه زیاد میگردد و باین لحاظ مهما امکن نباید مجازات تعلیقی داده شود و جمعی را عقیده آنستکه مهما امکن باید بمجرم مجازات تعلیقی داده شود چه آنکه بسا است از روی جهل و نادانی عواقب و خیمه عمل ارتکابی را نمیدانند ولی بعد از صدور دادنامه که کیفر عمل را آگاه شود مجازات تعلیقی او را متنبه مینماید که دیگر مرتکب گناهی نمیشود و در حقیقت قانون گذار مجازات تعلیقی را که قرار داده یک سیاست ماهرانه است برای تهذیب اخلاق که مرتکب را در آتیه متنبه مینماید و این مدتی را که دادگاه معین مینماید دوره آزمایش است که اگر تا پنج سال مرتکب عمل ناشایسته نگردید از اجرای مجازات معاف گردد و الا مجازات های قبلی باو داده میشود و از مسلمیات است که مجازات تعلیقی در امور خلانی مجوزی ندارد

مقاله در تعلیقات است

وهم‌چنین در امور جنائی مجازات تعلیقی نباید داده شود بلکه در امور جنحه است‌آنهم منحصر بموارد مذکور در ماده ۷؛ قانون کیفر همگانی است - یک اختلاف دیگر هم بین دانشمندان می‌باشد آن این است که اگر مجرم مرتکب جرائم متعدده شده باشد آیا با تعدد مجرمیت میتوان برای او مجازات تعلیقی قرارداد یا آنکه تعلیق در امور مذکوره در صورتی است که یکی از جرائم منظوره را مرتکب شده باشد و با تعدد جرائم تعلیق مورد ندارد سابقاً احکامی از شعبه ۵ دیوان عالی کشور صادر شده مبنی بر اینکه با جرائم متعدده هم مجازات تعلیقی ممکن است داده شود و در بعضی احکام دیوان عالی است که تفصیل قائل شده‌اند یعنی اگر علی که موجب تعلیق است در تمام اعمال ارتکابی موجود است تعمیم تعلیق ممکن و اگر عجل و موجبات تعلیق در بعضی دون بعضی است جرائم را باید تفکیک نمود و این مسئله نظری است چون از طرفی رعایت ماده ۲ الحاقی لازم است و از طرفی مقصود اصلی از تعلیق تشبیه مرتکب است و اینکه در زندان با مجرمین عامی و فطری هم‌نشین نشود که فساد اخلاق آنها در او تاثیر نماید شاید بتوان گفت با تعدد جرائم مجازات تعلیقی مورد ندارد و اگر عجل مخففه موجود باشد فقط رعایت ماده ۵؛ بشود

یکی دیگر از تعلیقات

تعلیق و کلاء دادگستری است که در سابق معمول بود اولین شکایتی که از وکیل می‌شد از طرف وزارت دادگستری وکیل را معلق و قضیه را بمفتش قضائی ارجاع و مفتش هم پس از تحقیقات گزارش بدگاه انتظامی قضاة میداد و دادگاه مزبور قبلاً بصلاحت وکیل مزبور رسیدگی مینمود و بعداً بشکایت شاکی توجه مینمود و رای شایسته را صادر و قطعی و لازم‌الاجرا بود

اخیراً دانشمندان قوم در مقام برآمدند و بازحماتی قانون استقلال کانون وکلاء را صادر نمودند و با کانون بین‌المللی روابط دوستانه برقرار نمودند و ترجمه از مجموعه مقررات اخلاقی راجع بشغل و کالت را آقای سرشار در مجلات درج فرمود و تکالیف و کلاء و روابط آنها را با دادگاهها و قضاة تشریح فرموده و برای حفظ حیثیات و کلاء و حسن اعمال آنها و طرز رفتار آنها در مجلات بیانات نموده‌اند البته مقام و کالت مقام عظیم‌الشان است علماء و فقهاء کتبی در مسئله و کالت نوشته‌اند و کالت یکی از عقود است احکامی دارد ایجاب و قبول لازم دارد انهاییه ممکن است عمل نمودن ببدلول و کالت‌نامه را دلیل قبول و کالت دانست هر چند بعضی فقهاء می‌فرمایند فعل وکیل اثری از آثار و کالت است و از متعلقات و کالت است و هر گاه قبول و کالت در و کالت‌نامه ذکر نشود فقط بر حسب اذن موکل پذیرفته میشود و الا متفق علیه فقهاء است که و کالت محتاج بقبول وکیل است و اگر ورود وکیل در محاکم بجز دادن موکل باشد وکیل میتواند هر وقت استعفاء دهد ولی اگر و کالت او متضمن قبولی باشد استعفاء وکیل بدون قبول موکل بی‌اثر است و مسؤلیت و کالتی برای وکیل باقی است و با عدم قبولی استفاده او میتواند بموجب همان و کالت وارد محاکمه شود بخلاف صورتیکه قبولی در و کالت‌نامه نیست که در اینصورت اگر استعفاء داد دیگر نمیتواند با آن و کالت‌نامه وارد محاکمه شود بلکه تجدید اذن موکل لازم است صرفی که

مقاله در تعلیقات است

عقد وکالت با سایر عقود دارد آنستکه در سایر عقود تملیکیه تاخیر قبول از ایجاب جایز نیست در عقد وکالت تاخیر قبول از ایجاب مانعی ندارد - و وکالت تعلیقی هم باطل است مثل سایر عقود: تنجیز شرط است و هرگاه موکل وکالت تعلیقی داد بوکیل که بگوید اگر مال مرا کسی تلف کرد و کیل هستی با متلف محاکمه نمائی این وکالت تعلیقی باطل و بعقیده بعضی وکالت تحقق پیدا نکرده ولی دلیل بر اذن موکل است - و وکالتی هم که مورد وکالت مجمل و مبهم باشد صحیح نیست زیرا وکالت به معنای تسلط و کیل است بر مورد وکالت و هرگاه مورد وکالت مجمل و مبهم باشد یا محتمل العدم باشد نمیتوان این تسلط را تنجیز و انشاء نمود بطوریکه ذکر شد - و اگر وکالت کلی داده شود تسلط بر کل امورات موکل است و اجمال و ابهام مورد وکالت مضر نیست مثل اینکه بوکیل یا وصی اختیار میزند که دیون محققه و مظنونیه و محتمله را بدهند این وکالت صحیح است زیرا تعلیق در انشاء شده است کسانیکه وکالت کلی را صحیح میدانند نظرشان این است که میگویند وکالت کلی مستلزم ضرر موکل است و ممکن است و کیل باستاند وکالت کلی چهار زن برای موکل ازدواج کند و بموجب وکالت کلی قبل الدخول آنها را طلاق دهد و نصف سهر را بدهد و هکذا چهار نفر دیگر ازدواج کند و طلاق دهد تا تمام اموال موکل را از بین ببرد

اما عقیده اینجانب

این است که تنجیز و انشاء باید در اصل عقود و ایقاعات باشد و هرگاه تعلیق در متعلقات باشد مضر نیست مثل اینکه وصیت را تعلیق بفوت مینمایند این تعلیق وصیت را باطل نمینماید یا موکل وکالت میدهد برای اسری بشرط مباشرت خود و کیل لاغیر در اینصورت اشکالی در تنجیز اصل وکالت نیست یا عقد مزارعه جاری میکنند بشرط تهیه آب یا مثلاً صیغه نکاح را جاری میکنند بشرط عدم مانع در اینگونه امور صحت و بطلان دائر مدار امر واقعی است و بهوجه منافی با تنجیز عقد یا ایقاع نیست بلی اگر تعلیق نمایند هر امری را بوجودش مثل اینکه در عقد مزارعه معلق نمایند صحت مزارعه را بوجود بودن آب البته معامله تعلیقی است و باطل است یا مثلاً موکل منجزاً وکالت میدهد بوکیل که عند قدوم الحاج و کیل است ملکی را بفروشد تعلیق در فروش است و تعلیق عقد وکالت نیست و اگر بگوید اگر حاج تا پنج روز دیگر آمدند تو کیلی ملک را بفروشی اینمورد تعلیق در اصل وکالت است و تنجیز و انشاء ندارد زیرا تنجیز یکه شرط عقد و ایقاعات است آنستکه وقوع عقد و ایقاع را معلق بامر آینده نمایند زیرا تنجیز عبارت است از انشاء و ایجاد و هرگاه تملیک را مثلاً معلق نماید بامر دیگری انشاء تملیک را ننموده و عقد باطل است و معلق نمودن امر را بگذشته یا آینده یا حال سوای اینکه معلوم الوجود باشد یا معلوم العدم یا مظنون الوجود یا مظنون العدم یا مشکوک الوجود یا مشکوک العدم بهر تقدیر باشد تعلیق مبطل عقد و ایقاع است.